

Unity of Music and poetry in creation

Ramin keshavarz¹ | Moheb Ali Absalan²

1. Graduate master, Lecture of Music Dept, University of Culture and Art, Shiraz, Iran. Email: Raminkeshavarz60@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Religion and Comparative Mysticism, Faculty of Theology and Islamic Teaching, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. Email: m.absalan@theo.usb.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 19 June 2017

Accepted: 9 October 2017

Keywords:

Art;

Music;

Poem;

Mysticism

Harmony and animate cosmos has inspired a particular idea to mystics that rhythmic movements of cosmos produce sound and each particle plays a tone, and the harmonious dance of cosmos begins. Contemplating in “Nomen” and inner substance of phenomena, mystics found the relation of music and poetry and perceived the beauty of these two arts. In each moment, they experienced musical order and cosmetic dance. They opposed those who considered cosmos as inanimate. With this attitude, they granted musical spirit to poetic appeal. Therefore, tools like music and poetry works like a passage from form to content and this is mysticism nature that abandons rational perception. The question is, is the music and poetry tools for sensual pleasures or spiritual growth? According to mystics, perceiving cosmetic order happens with diving at the depth of the nature. Therefore, art as a tool which formed in mystic soul was used for the discovery of facts. As a result, the music with absolute musical content and its simultaneity with poetry create transcendental art for mystic.

Cite this article: keshavarz, R, & D. Absalan, M.A (2017). Unity of Music and poetry in creation *Studies in Comparative Religion and Mysticism*, 1 (1), 43-62. DOI: 10.22111/jrm.2017.3977



© The Author(s).

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

DOI: 10.22111/jrm.2017.3977

پیوند توأمان هنر موسیقی و شعر در آفرینش

رامین کشاورز^۱ | محب علی آبسالان^۲

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد و مدرس گروه موسیقی موسسه آموزش عالی ارم و دانشگاه هنر شیراز، ایران. رایانامه: Ramin keshavarz60@gmail.com
۲. دانشیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. رایانامه: m.absalan@theo.usb.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۲۹</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۹</p> <p>واژه‌های کلیدی: هنر، موسیقی، شعر، عرفان.</p>	<p>هارمونی و جان‌انگاری جهان هستی نوعی اندیشه را به عارفان القاء نموده است که هستی با حرکات موزون خود تولید اصوات می‌نمایند و هر ذره‌ای، نغمه‌ای می‌نوازد و به دنبال آن رقص موزون آفرینش اتفاق می‌افتد. عارفان با فرورفتن در باطن اشیاء و نگرش عمیق و ذوق باطنی در پدیده‌های جهان به پیوند توأمان شعر و موسیقی دست یافتند و زیباانگاری این دو هنر را شهود نمودند و هر لحظه نظم موسیقایی و رقص کیهانی را تجربه کردند و بی‌جان دانستن جهان را امری خطا تلقی نمودند. آیا موسیقی و شعر ابزاری برای لذاذذ نفسانی بوده‌اند و یا تعالی معنوی؟ از نظر عارفان، درک حقیقت نظم کیهانی و موسیقی خلقت با فرورفتن در اعماق درون اتفاق خواهد افتاد. به همین جهت هنر به عنوان ابزاری که در باطن عارفان شکل گرفت، برای کشف و شهود حقایق بکار گرفته شد.</p>

استناد: کشاورز، رامین؛ آبسالان، محب‌علی (۱۳۹۶). پیوند توأمان هنر موسیقی و شعر در آفرینش، مطالعات ادیان و عرفان تطبیقی، ۱ (۱)، ۶۲-۴۳.

DOI: 10.22111/jrm.2017.3977



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه:

عشق در پرده می نوازد ساز	عاشقی کو که بشنود آواز
هر نفس نغمه ای دگر سازد	هر زمان نغمه ای کند آغاز
همه عالم صدای نغمه اوست	که شنید اینچنین صدای دراز

(عراقی، ۱۳۷۱: ۴۶)

وحدت همگانی پدیده ها نه تنها یکی از مهمترین مکاشفات فیزیک معاصر به شما می رود، بلکه از دیر باز در نگرش عارفانه عرفا گسترش داشته است. امروز تئوری کوانتوم، به جهان هستی همانند یک پدیده مادی نظر نمی کند؛ بلکه جهان را همانند بافتی متحدالشکل فرض می کند که هر چقدر در قلمرو ذرات به کاوش پرداخته شود، این هماهنگی و یکسان گرایی پدیده های هستی محرز می گردد (کاپرا، ۱۳۷۵: ۲۴۵) و به عین خواهیم یافت که بافت جهان هستی دارای یک نظام هماهنگ است. به تعبیری پدیده ها به عنوان جوهرهای مفرد مستفاد نمی شوند، بلکه اتحاد و اتصال در حقیقت ماده است که حرکت از ملازمات این وحدت و یکسان گرایی است.

"اوسپنسکی" از قول "هین تن" (مادر اندیشه عصرجدید) در این باره می گوید: به هیچ وجه بی جان بودن جهان خارج واقعیت ندارد؛ بلکه ما هستیم که به علت محدودیت های خود چنین چیزی را تصور می کنیم و اگر بتوانیم این محدودیت ها را بر طرف سازیم، روح یکپارچه جهان را در خواهیم یافت (اوسپنسکی، ۱۳۷۰: ۲۶۵) و "یوهان کپلر" ستاره شناس نیز به هنجارهای هستی و هماهنگی کیهانی اعتقاد داشت و معتقد بود که بسیار خرسند است که تمام عمر خود را صرف کشف رازهای سحرآسای موسیقی کائنات نموده است و این که این امر نشان از دنیایی متعال دارد که باید برای آن از حساسیت خاصی برخوردار بود (هیت لر، ۱۳۶۴: ۳۶).

در تفکرات عرفانی، اخلاقی و فلسفی ادیان نیز اعتقاد به نظم کیهانی همواره مورد توجه بوده است. چنان که به عنوان نمونه در اساطیر هند، خدای شیوا با حالات رقص (شیوای ناتاراجا) نمایش داده شده است که در دست راست این رب النوع طبلی است که نمادی از آواز اصلی خلقت است و رقص شیوا به معنای عمیق، نماد جهانی است که در حالت رقص است (Mitchell, 1995: 31-36). در هر حال شیوا با رقص خود که پنج عمل و وظیفه او را نشان می دهد، چرخ حیات را می چرخاند. چنان که کوماراسوامی، ژرفترین مفهوم این رقص را زمانی حس می کند که انسان دریابد که عرصه این پایکوبی قلب و

خویشتن انسان است و این که همه جا خداست زیرا همه جا قلب انسانی و خدا است (کوماراسوامی، ۱۳۹۰: ۱۵۹). اما مفهوم اساسی رقص شیوا سه لایه دارد که در لایه اول رقص شیوا تصویری است از نمایش آهنگین او که به عنوان منشأ همه حرکات در عرصه کیهان می باشد و این مفهوم از طریق قوس مشتعل منتقل می شود و لایه دوم، بر این دلالت دارد که هدف و مقصود رقص او رها ساختن ارواح بی شمار انسان ها از دام "مایا" یا وهم است. لایه سوم مکان رقص است، که در "چیدامبارام" قرار دارد که مرکز عالم است و مکان حقیقی آن در درون قلب است (همان: ۱۶۷) و نشان از نظم کیهانی است و ارتباطی معنوی که بین انسان و کیهان وجود دارد. چنان که در مکتب یوگه، آزادی نهایی و سعادت انسان زمانی بدست می آید که فرد بتواند حقیقت خود را با کیهان هماهنگ سازد (Vasudha 2004: 16).

در تفکرات اخلاقی کنفوسیوس حکیم چینی نیز هماهنگی و هارمونی انسان و کیهان را از طریق ارتباط با شعر و موسیقی می بینیم. وی موسیقی و شعر را از ابزارهای مهم و تسلی بخش دل انسان می داند که نه تنها سودمند هستند، بلکه از منظر او، این دو هنر در همه ابعاد وجود آدمی تأثیر می گذارند و او را به "انسان دلی" که از هرگونه اضطراب و دلهره آزاد می سازد، بدل می کنند. تأثیر و نفوذ این دو هنر در قلوب افراد، محبت را در دل افراد نسبت به همدیگر به وجود می آورند و هر دو در رشد و تکامل زندگی افراد مؤثر هستند. از این رو او به تحقیق در سرودها و موسیقی دوره درخشان خود همت گماشت و کتاب معروف "سرودها" را تصنیف کرد. کنفوسیوس در این سرودها و موسیقی ها، تپش دل و لرزش روح ملت خود را احساس می کرد و این دلیلی بود که او، این دو صنعت زیبا را سرچشمه فنون و آیین دل ملت چین قرار داد. وی موسیقی و شعر را، راه زندگی اخلاقی می داند و معتقد است که این دو هنر، حقیقت وجود انسان را وصف می کند؛ همان گونه که پرندگان و جانوران، گیاه ها، گل ها و درختان، حقیقت طبیعت را برای ما وصف می کنند. از منظر او، این موضوع که نخستین شاعران و نوازندگان موسیقی، هنر شریف خود را در آغوش طبیعت فرا گرفته اند سبب می شود که این هنرها، افراد جامعه را به سمت انسان دلی که با طبیعت ارتباط ناگسستنی دارد، رهنمون کنند (کنفوسیوس، ۱۳۶۷: ۱۸۴). در باور ادیان و تفکرات فلسفی، عرفانی و اخلاقی، آمیخته شدن این دو هنر معنوی با کیهان و زبان خدایان پیوند دارد. دریافت حیات روحانی و معنوی و جذبه معرفتی برای انسان ایجاد

نخواهد شد، مگر آن که فرد با انجام مراسم و تشریفات آیینی خود را با زبان خدایان که زبان شعر و موسیقی است، هماهنگ سازد و خود را از هرگونه وابستگی به پدیده‌ها رها سازد و اگر می‌خواهد به درک حقایق برسد، باید قلبی پاک و فکری آرام داشته باشد؛ زیرا هدف این گونه مکاتب فلسفی، معنوی و اخلاقی کشف حقیقت است و آفرینش هنری نیز نتیجه فهم و شناخت این حقیقت می‌باشد که از آن جمله می‌توان هنر شعر و موسیقی را ذکر نمود (Vasudha, 2004: 21).

در هر حال مردم برای بیان نیازهای روحی و معنوی خود به زبان خدایان مراجعه می‌کردند؛ همان‌گونه که معتقدین به کتب مقدس در بر این باور بودند که ارتباط ناگسستنی بین سرودهای مذهبی (hymnes) و خدایان وجود دارد و این که این متون از جانب خدایان به بشر الهام شده است و جنبه بشری ندارد و این متون منظوم شعری به همراهی موسیقی است که ارتباط با خدایان را میسر می‌کند.

عرفان، شعر و موسیقی :

قلندران طریقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاری است
(حافظ، ۱۳۷۱: ۵۲)

اگرچه منشاء زبان را هنوز به درستی نمی‌دانیم، اما بدیهی است که انسان‌های بدوی برای ارتباط معنوی و روحانی با خدایان در جستجوی یافتن و تفکیک کلمات و جملات تأثیرگذار از واژه‌ها و عبارات بی‌معنا بوده‌اند؛ به تعبیری، کلماتی که بتوانند به بشر زندگی و حیات ببخشند و عنصری خلاق دانسته شوند. به همین جهت، گفتار آن‌ها با خدایان آسمانی و زمینی بسیار متفاوت با زبان عادی و روزمره آن‌ها بوده است و سعی می‌نمودند تا از باطن این واژگان و جملات، معانی و مفاهیم ارزشمندی را برای نجات روح و روان و حتی زندگی روزمره خود بیابند. سرانجام، این احساس که اگر جملات و کلمات به شکل موزون خوانده شود، قدرت و انرژی دوچندانی خواهند داشت؛ در نگرش‌های آن‌ها شکل گرفت که در عبارات ساده چنین اتفاقی نخواهد افتاد. این عبارات روحانی، تأثیرات شگفت‌انگیزی را در قلب‌های مشتاقان ایجاد می‌نمود تا جایی که حیات آن‌ها را دگرگون می‌نموده است، واژه‌ها و عباراتی که به تعبیر "وندر لو او"، جلا و انعکاس عرفانی داشته‌اند (G. Van Der Leeuw, 1955, 397-398) و سرانجام نسل بشر با این جملات و عباراتی که

مفاهیم معنوی و روحانی داشته اند، نه تنها به خدایان نزدیک می شده اند، بلکه شیاطین و موجودات شرور را نیز از خود دور می نمودند.

هنر عارفانه را می توان آینه تمام‌نمایی از این طرز تفکر اصیل دانست که در تمام تمدن های بشری، حیات و دوام یافته است. مطالعه زندگی و اندیشه های تنها یک عارف می تواند به راحتی همه عمر یک محقق را به خود اختصاص دهد و این نشان از روح بزرگ و تفکرات عمیق عارفانی است که تا به امروز اندیشه ما را به خود مشغول کرده اند. از مباحث بسیار مهم که در آثار نظم و نثر عارفان ملاحظه می شود، مسأله هنر است. عرفان مبتنی بر نوعی درون گرایی و اشراق است که به یک سرزمین و ناحیه خاص تعلق ندارد و شخص عارف با روح ناآرام، هنگامی که عوالم پیرامون و درون خود را جستجو می کند، حقایق عالم را با باطن می نگرد و نوعی تخیلات در درونش موج می زند که مسبب آفرینش های هنری عارفانه است و به سبب انعکاس این حقایق در اثر هنری، می توان هنر عارفانه را، هنر مقدس و ارزشمند نامید. هنری که مضمونی کاملاً رمزگونه و تمثیلی دارد. سنایی غزنوی در این باره می گوید:

جان او لوح سرّ ربانی است

بی هنر مرده جان و زنده بدن

(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۲۹)

گر چه مرد هنر بیابانیست

هنر مرد همچو روح از تن

بنابراین، شهود واقعیت های نهان از طریق دل و راه باطن میسر است. زیرا جانی که لوح سرّ ربانی است، اهل نظر را وامی دارد تا به انکشاف جلوه های درون بپردازد و با استعانت از "قوه خیال"، طرحی نو در اندازد. "برین کییل" معتقد است، قوه ملکوتی خیال که جز با سلوک در عوالم وجود و شهود ذات سرمدی میسر نمی گردد، پیوسته برای عارفان و فیلسوفان عارف مسلک، در درجه اول از اهمیت قرار داشته است و مبنایی برای اثبات اعتبار خیالات و گزارش های راجع به توصیف حوادث آسمانی و نیز اثبات اعتبار شعایر رمزی به دست می دهد (کییل، ۱۳۹۰: ۲۶۴). عارفان برای شنیدن و هماهنگ شدن با کنه هستی و برای نزدیکی به نغمات ازلی، ابزاری را برای تعالی روح ایجاد نمودند. از نظر کییل، در هنرها و صناعات عارفانه، شبکه ای سازمند حفظ و تقویت شده است که عالم طبیعت و حوزه باطنی تجربه خیالی در آن منطبق شده اند و وجود انسان را متناسب با ضرب آهنگ راستین سرمدیت، شکل می دهند (همان: ۲۶۵). این همان محتوای سنت های عرفانی یعنی هماهنگی با نظام آفرینش و هم راستایی وجود انسان با ضرب آهنگ هستی است و بدین

گونه آنان توانسته اند هنر آفرینش را در متون خود به تصویر درآورند. به عبارت دیگر، عالم موسیقی و شعر، از عوالم واسطه ای است که عارف در آن به کشف انعکاس "عالم کبیر" در "عالم صغیر" می پردازد. چرا که هر چیزی در انسان، مابه ازایی در عالم خارج دارد و بالعکس و برای درک این موضوع باید "عالم واسطه ای" میان انسان (عالم صغیر) و هستی (عالم کبیر) وجود داشته باشد (گنون، ۱۳۹۰: ۲۴۸). این عالم واسطه که انسان را به ملکوت پیوند می دهد، همان عالم موسیقی و شعر برای عرفا است.

در مکاتب و عرفان فرهنگ های گوناگون با گذر زمان، محافل آیینی و نظام های فکری و عملی در جامعه به وجود آمد؛ اما این جریانات فکری در بدایت امر مدون نبود. به تدریج اندیشه های عرفا در ابعاد عملی و نظری شکل مدونی یافت. معرفت های عارفان در سطحی وسیع، تألیف و تدوین گردید و مسئله "هنر سماع" که آن را با مسئله "میثاق الهی" و در برخی مکاتب با حقیقت کیهان مرتبط می دانند، به وجود آمد و غالب متفکران و محققین صفحاتی از آثار خود را به بیان و شرح پیوند توأمان هنر شعر و موسیقی پرداختند که زبان خدایان را شکل می بخشد. آنها در تعالیم خود به اظهارات شفاهی و پراکنده اکتفا ننموده و به جهت راهنمایی و هدایت شاگردان به نشر این آثار پرداختند. همان گونه که حسام الدین چلبی نیز از مولانا خواسته است که کتابی بسراید تا مریدان از آن بهره مند شوند و مولانا نیز خواسته حسام الدین را اجابت کرده و گفته است اگر شما بنویسید، من می سرایم و این مبنای تألیف مثنوی شده است (سبحانی، ۱۳۹۰: ۱۴۱). در این مرحله نظریه پردازی شکل گرفت و این حوادث به تدریج، زمینه را برای بیان حقایق نهفته در پس پرده هستی فراهم نمود. در این آثار برای درک مفاهیم باطنی، مسئله موسیقی و شعر بسیار مورد توجه قرار گرفت و تمام نویسندگان این متون، ارتباط این دو هنر معنوی را در مباحث "سماع عاشقانه" ذکر نمودند.

از آنجایی که شعر وابسته به مقوله الهام شمرده می شود و از نوع شناخت های فراحسی و فرا عقلانی به حساب می آید، شاعر با حقایقی آگاه می شود که سایر انسان ها از آن آگاهی ندارند؛ زیرا زبان شعر، "زبان اشارات" است که القاء معانی در آن به صورت امری باطنی است که آن را از "زبان عبارات" جدا می سازد (پل نویا، ۱۳۷۹: ۵) و سرانجام مفاهیم آسمانی و روحانی در شکل واژگان معنادار به صورت عباراتی که خواننده را به عالم ملکوت نزدیک می سازد، در می آید. در واقع می توان با توجه به جدول ۱، تمایز اساسی بین زبان عادی با زبان عارفانه را معین نمود:

جدول ۱: تمایز اساسی بین زبان عادی با زبان عارفانه

زبان عادی	زبان عارفانه
قابل توصیف	غیرقابل وصف
واژه های معمولی	واژه های معنوی
مفاهیم ظاهری	مفاهیم باطنی
زبان عبارات	زبان اشارات
یاریگر عقل استدلالی	یاریگر عقل شهودی

که این تمایزها را می توان در مقولات شعر و موسیقی عارفانه مشاهده نمود. تاریخ تفکر بشر نیز نشان می دهد که شعر به عنوان نوعی ابزار تلطیف روح و روان می توانسته است نقش ارزشمندی را به عنوان نردبان صعود روح آدمی بازی نماید. همان گونه که "لامنس" درباره حقیقت این گونه اشعار می نویسد: «شعر تجلی جنبه ظاهری خداست که زندگی را به تحرک و حرکت و فرد را وارد دنیای نامحدود می کند و در وجود انسان تفکر، احساس، شگفتی، عشق و ناگفتنی ها را ایجاد می کند و به انسان، دنیای تازه ای را نشان می دهد و انسان خود را در خارج از محدوده زمان و مکان معین می بیند و نویسنده آن شعر، تجسم کلام نامرئی است» (Lamennais, 1840:349) و افلاطون می گوید: «شاعری اگر شعر می سراید، تحت الهام الهه میوز (Mus) که از دختران زئوس و الهه شعر می باشد، قرار گرفته است» (افلاطون، ۱۳۸۰:۵۷۷) و این که شعر از موهبت هایی است که توسط خدایان به افرادی خاص اعطا می شود و از قول سقراط نقل می کند که شاعران بر اثر الهام خدایان به سرایش شعر روی می آورند (همان). این نظرکرد به هنر شاعری و آفرینش شعر، نزد عارفان نیز مشهود است. در شعری منسوب به مولانا، به لحظه از خود به درشدگی عرفانی چنین اشاره شده است:

کیست در گوش که او می شنود آوازم؟ یا کدام است سخن می نهد اندر دهنم؟

(مولوی، ۱۳۶۵: ۵۷۸)

و این بیت سعدی شیرازی را می توان پاسخی درخور به پرسش مولانا دانست:

ما خود نمی رویم دوان در قفای کس
آن می برد که ما به کمند وی اندریم
(سعدی، ۱۳۸۷: غزلیات، شماره ۴۳۷)

به هر روی عارفان شعر را صورتی یافتند که فی ذاته، یارای حمل محتوای پیام آنان که مبتنی بر کشف و شهود و فرا شدی استعلایی است را دارد.

شعر عارفانه با پیدایشش، لطیف ترین و زیباترین مفاهیم را با خود به ارمغان آورده است. درخشندگی و تازگی ای که در شعر عرفانی یافت می شود، به دلیل ارتباط تنگاتنگی است که با عوالم درونی انسان دارد. دو گونه شعر عرفانی را می توان از یکدیگر متمایز کرد که در آثار منظوم و منثور عرفا یافت می شوند. یا مضمون شعر با عشق و سوز پیوند خورده است و یا این که شیوه تعلیمی و حکمی به خودگرفته است. در نوع اول، انسان دریچه ای را به بی نهایت می گشاید و انسان با زبان و هنر شعر وارد عوالم روحانی می شود. در محافل عارفانه، شعر برای تحریک عواطف و احساسات به موسیقی آمیخته شده و غزل به دلیل جذبات روحانی خوانده می شد. اگر چه غزل در ابتدا برای بیان احوال تعشیق و توصیف زیبارویان این جهانی مورد استفاده قرار می گرفت، اما به تدریج در نزد فلاسفه و عارفان جنبه باطنی و لاهوتی و آسمانی یافت. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۹۵).

اما در نوع دوم که می توان آن را حد اعلا و منتها درجه ارتقاء گونه اول دانست، یعنی شعر تعلیمی، همه چیز جلای تشبیهی و رمزی دارد و در نهان این گونه هنر، تجربه های عرفانی دخیل است. مفهوم "تشبیه" با مفهوم "حسن" در عرفان پیوند دارد. خداوند در ظهورش، جمال خود را در موجودات ظاهر می سازد و کسی که این حسن را در عالم در می یابد و عاشق (اهل نظر) می شود، ممکن است این بصیرت عاشقانه را در صورت اثری هنری و با فعل تشبیه بیان نماید. از این رو عرفا، زبان تشبیهی را زبان هنر می دانند. اما مفهوم تشبیه در عرفان با اتکا به قوه خیال معنا شده است (پازوکی، ۱۳۹۰: ۵۹-۵۸)؛ این موضوع سبب می گردد تا زبان شعر عرفانی، زبانی تمثیلی و رمزی باشد. رنه گنون، معتقد است که زبان تشبیهی و رمز پردازانه به معنای دقیق کلمه، اصولاً تألیفی و ترکیبی بوده و به همین دلیل شهودی است. از این روی، بیش از زبان محض، یاریگر عقل شهودی و قوه معرفت در انسان است (Guenon, 1995:13). سعی عارف در خلق این نوع شعر این است تا کلمه را به صورتی رمزدار معنی کند و در هنگام معنا کردن واژه، ذهن عارف به سوی تأویل و تفسیر سوق می یابد و زوایای پوشیده آن را چنان که باید مورد بازشناسی قرار می دهد. در حقیقت، شاکله رمزپردازی از تطابق میان همه مراتب واقعیت و پیوند میان آن ها تحقق

می یابد و ساحات ناسوت تا لاهوت را در طول هم تصویر می کند و از منظر رنه گنون، معنای حقیقی رمز آنگاه آشکار می شود که به عنوان یک نشانه، ما را از حقیقت مابعدالطبیعی خود آگاه می کند (داداشی، ۱۳۹۰:۲۰۲). بنابراین تعریف از زبان، عارف تعبیر خاصی را برای جوهره شعر خود ایجاد می کند و با اتکا به قوه خیال، تمثیل و رمزپردازی، آن را از قید تعبیر ظاهری رها می سازد. به تعبیری، کلام عارفانه دارای دو بعد است؛ بعد عادی و ظاهری کلمات و دیگر، بعد باطنی و درون گرایانه آن، که همان مرحله کشف و شهود عرفانی است و این بعد دوم مبتنی برحقیقت نهفته در قالب کلمات و عبارات موزون است که به چیزی ورای کالبد و معنای ظاهری کلمه اشاره دارد و حاصل این کشف و شهود باطنی است.

با این تفاسیر مشهود است که شعرای تعلیمی، با نوعی استعلای شهودی و نه عقلی شعر می گفتند و در واقع پیوندی میان معرفت و شهود با شعر ایجاد نمودند که به تجربه های عرفانی مربوط می شد. همان طور که فریتیف شوئون معتقد است، پی بردن به معنای رمز، بدون شهود مثال های ازلی معنا ندارد و علم الرمز با رجوع به سوی مبدأ اعلی، نسبتی ناگسستنی دارد (شوئون، ۱۳۹۰:۷۲). نقش شعرهای ملکوتی و کیهانی را می توان در این عبارت عین القضا همدانی که برای تأیید سخنان پر شور خود از شعر مدد می جوید، یافت او می گوید: «ای جوانمرد این شعرها را چون آیینه ای دان که هر کس در آن نگاه کند صورت خود می تواند ببیند که نقد روزگار او بود و کمال کار اوست» (عین القضا همدانی، ۱۳۷۴:۲۱۶). وی شعر را به عنوان یک اثر رمزی معرفی می نماید که چون آیینه ای برای شناخت خود است و به دنبال آن معرفت کیهانی و مخلوقات هستی را دربر دارد. بنابر آنچه تا این جا گفته آمد، شعر را می توان محصول تجارب عارف و به دنبال آن دارای رموزی دانست که بر "اهل نظر" یا عشاق گشاده می شود.

از طرف دیگر، در نگاه عرفا، الحان موسیقی نوایی آسمانی و ملکوتی اند. همان گونه که اخوان الصفا معتقد بودند که باید الحان خوش موسیقی در عالم کون و فساد را بازتاب آینه گونی از عالم نغمات و اصوات عالم افلاک دانست (اخوان الصفا، ۱۳۷۱:۳۹) و بر اثر این هنر است که نه تنها گنبد گردون و ستارگان و افلاک، بلکه ساکنان آسمان نیز در رقص و سماع عاشقانه هستند و به پیروی از سماع کیهانی است که عارفان در آیین ها و مراسم عارفانه به پایکوبی می پردازند.

خه خه ای موسیچه موسی صفت

گردد ازجان مرد موسیقی شناس

خیز موسیقار زن در معرفت

لحن موسیقی خلقت را سپاس

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۵)

موسیقی به عنوان نوایی آسمانی، نیازهای معنوی و روحانی را به دست می دهد و اساساً زبان خدایان تعلق ذاتی با موسیقی دارد. پس هنگامی که از جنید پرسیدند: «چگونه است که مردم آرمیده اند و چون نوای موسیقی و سماع شنوند، حرکت در آنها پدیدار شود؟ گفت: خداوند فرزند آدم، را ز پشت آدم بیرون آورد بر مثال ذره و به ایشان خطاب کرد "الست برکم" و این خوشی سماع، کلام خداوند بر ارواح ایشان ریخت؛ بنابراین چون سماعی شنوند، از آن عالم یاد کنند و روح آنها به حرکت در آید» (قشیری، ۱۳۸۳: ۶۰۰) و بدین گونه موسیقی، "محاکات قول حق" در نظر عرفا در ابتدای صورت پذیری انسان و در مرحله "اعیان ثابته" دانسته شده است. قول خداوند که خواندن و نواختن آن نه برای دریافت لذایذ حسی بوده است، بلکه روشی برای تشدید تحولات درونی معتقدات یک تفکر به شمار می رفته است.

کومارا سوامی نیز معتقد است که موسیقی تقلیدی است از الحان بهشت و اساتید موسیقی هندی همواره به عنوان شاگرد یکی از ایزدان معرفی می شوند و یا می گویند که ایشان به جهان آسمان سفر کرده اند تا در آن جا موسیقی افلاک را بیاموزند (کومارا سوامی، ۱۳۹۰: ۲۰۳). با تأکید بر منظر عرفانی موسیقی و شعر، آشکار می گردد که موسیقی صورت قول خداوند در ابتدای آفرینش است و شعر، محتوای قول اوست.

با بررسی ادیان مختلف، انواع موسیقی و ارتباط ذاتی آن را با اشعار مقدس می توان به سه جنبه تقسیم بندی نمود:

۱- موسیقی مقدس که از نقطه نظر دینی برای یک نفر و یا یک جامعه، کاملاً امری حیاتی به شمار می رفته و گاه در آیین های پرستش نیز به کار می رود؛ مانند موسیقی های اقوام بدوی که با رقص و حرکات موزون همراه است.

۲- موسیقی معنوی که هدفش تعالی روحانی به سمت خدایان آسمان بوده است بدون این که الزاماً یک کارکرد دینی داشته باشد. از نمونه های برجسته این موسیقی می توان فوگ های یوهان سباستین باخ^۱ یا موسیقی اهل تصوف در ایران را نام برد.

۳- موسیقی مذهبی که غالباً به آثار و اشعار مقدس اختصاص یافته است که موسیقی آیینی نیز از نوع این گونه موسیقی به شمار می رود و در عبادت ها و مراسم آیینی که توسط یک کاهن و یا فردی روحانی هدایت می شود، اجرا می شود؛ مانند موسیقی المحزن^۲ و آوازهای گرگوری^۳ در کلیسا.

دیوید فونتانا در کتاب "روانشناسی دین و معنویت" هدف موسیقی را در مراسم آیینی، عروج روح به قله های معنوی و روحانی بیان می کند تا جایی که فرد عابد سرانجام در عشق الهی محو می شود (فونتانا، ۱۳۸۵: ۸۷) و سخن معروف "کارل دالهوس" که گفته است: «به طور قطع، هنر موسیقی بیان آخرین رازهای ایمان، عرفان است» (Dahlhaus, 1997: 76) در نهایت این خاصیت پیوند معنوی بین موسیقی و شعر است که فرد را به ادراک مفاهیم مورد نظر عرفانی نزدیک می نموده است.

چنان که مولوی موسیقی زمینی را به مرتبه آسمانی می رساند که جوهره آن با نغمه های ازلی پیوند خورده است و به دنبال آن سماع کیهانی مشاهده می شود. در حقیقت این هنر انعکاسی از موسیقی عالم خلقت است که در روز ازل نواخته شده است و با آن حتی طبیعت ندای الهی را شنیده اند و به رقص آمده اند.

شاخه‌ها رقصان شده چون ماهیان	برگ ها کف زن مثال مطربان
من همی بینم جهان را پر نعیم	آب ها از چشمه ها جوشان مقیم
بانگ آبش می رسد در گوش من	مست می گردد ضمیر و هوش من

۱ - فوگ (Fugue) فرمی است چندصدایی (Polyphonic) که در دوران باروک توسط باخ به اوج زیبایی و شکوفایی می رسد. از آن جایی که باخ شخصیتی مذهبی و روحانی داشت، فوگ های باخ توسط سنت گرایانی نظیر سید حسین نصر دارای روحی معنوی دانسته شده است.

۲- به اعتقاد اخوان الصفا، این موسیقی سبب رقت قلب و جاری شدن اشک گردیده و نفوس را برای ندامت از ذنوب آماده می سازد و بدین صورت، ضمائر انسانی اصلاح و سرایر او پاک و مطهر می گردد (بلخاری قهی، ۱۳۹۰: ۱۵۳). این جنبه از موسیقی مورد توجه ارسطو نیز قرار گرفته است و او بیان می دارد که یکی از کارکردهای هنر، جنبه تزکیه کننده آن است و هنر سبب تطهیر و پالایش روح (Catharsis) می شود (احمدی، ۱۳۹۲: ۶۸).

۳- آوازهای گرگوری، آوازهایی مشخص و نسبتاً ثابت هستند که در قسمت های خاص آیین مس (Mess) و عشاء ربانی در کلیسا مورد استفاده قرار می گیرند (ایبرهم، ۱۳۹۰: ۵۸).

(مولوی، ۱۳۶۳: دفتر چهارم/بیت ۷-۳۲۶۵)

همچو مشتاقان خیال آن خطاب
چیزکی ماند بدان ناقور کل
از دوار چرخ بگرفتیم
می سرایندش به طنبور و به حلق
(مولوی، ۱۳۶۳: دفتر چهارم/بیت ۳-۷۳۱)

لیک بد مقصودش از بانگ رباب
نالۀ سرنا و تهدید دهل
پس حکیمان گفته اند این لحن ها
بانگ گردش های چرخ است این که خلق

در حجاب نغمه اسرار الست
(مولوی، ۱۳۶۳: دفتر ششم/بیت ۷۰۳)

مطرب آغازید پیش تـرک مسـت

با تو می گویند روزان و شبان
با شما نامحرمان ما خامشیم
محررم جان جمادان کی شوید
غلغل اجزای عالم بشنوید
(مولوی، ۱۳۶۳: دفتر سوم/بیت ۸-۱۰۸۵)

جمله ذرات عالم در نهان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
چون شما سوی جمادی می روید
از جمادی در جهان جان روید

«این زمزمه مرکبی است مر روح تو را برگیرد و خوش به منزل یار برد»
(هروی، ۱۳۷۲: ۳۴۵). غزالی در کیمیای سعادت می گوید: «که سپاس خدایی که دل دوستان
به آتش محبت خود بسوخت که اگر نغمه ای به گوششان رسید، دلشان به سمت معشوق
گرایش بیابد و اگر آهنگی جنباننده یا بی تاب کننده شادی بخش یا غم انگیز، مشوق یا
مهیج شنیدند، جنبش آنان نبود مگر به سوی خدا و بی تابیشان مگر برای او و شادیشان
مگر به واسطه او و غمشان مگر در او و شوقشان مگر بدانچه نزد اوست و انگیزشان مگر به
سوی او و گذارشان مگر در کوی او» (غزالی، ۱۳۴۵: ۳۷۰).

ارتباط موسیقی و شعر:

دست طرب از دامن این زمزمه مگسل
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۷۳)

شاهها فلک از بزم تو در رقص و سماع است

با بررسی بر روی متون نظم و نثر عرفانی می توان مشاهده نمود که موسیقی و شعر
چنان به همدیگر وابستگی دارند که گاهی جداانگاری هر کدام از آن ها کاری دشوار است.

در سنت های بزرگی همچون هند، میان دو نوع رمز و در نتیجه دو نوع هنر تفاوت قائل می شوند: رمزهای صوتی (Yantra) و رمزهای صوتی (Mantra). بنابراین نگرش، رموز صوتی و شکلی به اقوام یکجانشین و رموز صوتی به اقوام کوچ نشین تعلق دارند. کوچ نشینان از هنرهای بصری و تصاویر یا هرچه ایشان را در مکان معینی پای بند کند، منع شده اند؛ بنابراین رمزهای ایشان صوتی است که با وضعیت آن ها سازگاری دارد. بدین ترتیب چشم با مکان و گوش با زمان پیوند خورده است. بدیهی است که از این منظر، اقوام یکجانشین به ابداع هنرهای تجسمی مانند نقاشی، معماری و مجسمه سازی یا همان هنرهای مکانی روی آورده اند و اقوام کوچ نشین به ابداع هنرهای صوتی همانند موسیقی و شعر (داداشی، ۱۳۹۰:۲۰۳). این موضوع ریشه مشترک موسیقی و شعر و پیوند ناگسستنی این دو هنر شنیداری را از لحاظ تکوین تاریخی روشن ترمی کند.

از طرف دیگر، تقدم سمع بر بصر در بسیاری از ادیان مورد تأکید قرار گرفته است و گوش ها به عنوان دروازه های روح یا قلب، از برتری نسبت به چشمان قوه بصر برخوردارند. این دیدگاه، در نزد عرفا، حکما و فلاسفه نیز پوشیده نمانده است و یکی از دلایل شرافت صنعت موسیقی و شعر بر سایر صنایع، همین وجه شنیداری این هنرها فهم شده است. چراکه موسیقی و شعر از راه گوش و بلاواسطه بر روح تأثیر می گذارند (کنزالتحف، ۱۳۷۱:۹۵). این نیز خود دلیلی دیگر در پیوند بنیادی بین موسیقی و شعر است.

در رده بندی ای که از هنرها شکل گرفته است، نقطه صفر هنر، موسیقی است. انسان برای این که بهتر هنر تجریدی موسیقی را درک کند، الحان را به صداها (آواز) تبدیل می کند. ولی به گونه ای آن را انجام می دهد که موسیقی از دست نرود. شعر، موسیقی قابل درک و حاصل تلفیق لحن (نغمه) و آوا (کلام) است (آیت الهی، ۱۳۹۰:۲۹). اگرچه موسیقی بیشتر در خدمت معنا و مضمون شعر بوده است، اما تعالی بخشی موسیقی معنوی در هنگام سماع عارفانه قابل چشم پوشی نیست. این خاصیت پیوند معنوی بین موسیقی و شعر است که فرد را به ادراک مفاهیم معنوی نزدیک می نموده است. ابو نصر فارابی، با متمایز کردن گونه ای موسیقی با نام "الحان خیال آفرین" بر این موضوع تأکید می کند که هنگامی که محتوای شعر حس و تخیل باشد یا عموم مردم به به سبب ناتوانی از فهم معانی شعر به واسطه سخن صرف ناتوان باشند، سخنوران با ترکیب سخن با وزن کلام و با تألیف آهنگ ها و ضرب آهنگ هایی که مقوم تخیل است، به فهم اثربخش و تسهیل امر ادراک یاری می

رسانند (فارابی، ۱۳۷۵: ۲۲). او نیز معتقد است که شعر و موسیقی، فطرت های غریزی انسانند که از آغاز آفرینش در وجود او نهاده شده اند (همان: ۲۵).

نگرش آمیخته شدن هنر موسیقی با شعری که قالب معنوی و آسمانی دارد، موسیقی معنوی را از موسیقی دنیایی جدا نموده است؛ زیرا در لحظه ای که فرد، شعر را با موسیقی می خواند، به وجهی از معرفت نائل می گردیده که رسیدن به آن، به وسیله هیچ یک از آن دو به تنهایی امکان پذیر نبوده است. در این حالت، می توان این گونه قلمداد نمود که غلبه یکی از این هنرها بر دیگری را هرگز نمی توان تمایز داد؛ زیرا تأثیرات بی وقفه موسیقی در لحظه اجرای آیینی، قداستی در نهاد شخص پرورش می دهد که بتواند به باطن مفاهیم ارزشمند دست یابد و احساس بی نیازی در این جهان را حس کند. این حالتی است که در لحظه های غیرمقدس (دوری از همزمانی زبان موسیقی و شعر) ایجاد نمی شده است. یعنی به نوعی آمیزه موسیقی معنوی با شعر، نه تنها موجب تقویت ایمان می شده، بلکه نوعی تسکین و آرامش روحی و روانی و گاهی جسمی ایجاد می کرده است و به همین دلیل است که اخوان الصفا معتقد بودند که نتیجه همانندی نوای حاصل از عود با حرکت افلاک آن است که نفوس جزئیة ساکن در این عالم را به سرور عالم افلاک و لذات نفوس ساکن آنجا متذکر شده و رهنمون می گردد (بلخاری قهی، ۱۳۹۰: ۱۵۰)؛ یعنی آنچه که نمی توان آن را در موسیقی غیر مقدس و به تعبیری این جهانی مشاهده نمود.

حکمای مشائی از جنبه دیگری نیز به تأثیرات موسیقی بر انسان نگریسته اند. به عنوان مثال، شیخ الرئیس ابوعلی سینا با تأکید بر جنبه تعلیمی موسیقی (تحت تأثیر مفهوم پایدیای یونانی)^۴ و مطیع نمودن نفس اماره، بر روشن کردن جایگاه موسیقی و شعر در تحقق این امر کوشیده است. او عقیده دارد که سه عامل در مطیع نمودن نفس اماره به انسان یاری می رساند:

۱- عبادت مقارن با فکر

۲- الحان (آهنگ ها)

¹Paideia

پایدیا از کلمه یونانی Paidos به معنای تربیت کودک مشتق شده است. پایدیا به طور اختصار، گنجینه ای غنی است که عناصر فرهنگی را در خود نهفته دارد. یونانی ها پایدیا را مرکب از ورزش، دستور زبان، فن خطابه، شعر، موسیقی، ریاضیات، جغرافیا، تاریخ طبیعی، هیئت، نجوم، علوم طبیعی، اخلاق و فلسفه می شمردند (ضمیران، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹).

۳- کلام واعظ حکیم

ابن سینا معتقد است که اگر کلام حکیمانه با الحان موسیقی و نغمات روان همراه شود و به واسطه گوینده ای که دارای پاکی نفس و خلوص ذاتی است به صورتی فصیح و بلیغ بیان گردد، نفس مطمئنه می بخشد. این سخن ابن سینا با شرحی از خواجه نصیرالدین طوسی همراه شده است و خواجه در این شرح بیان می دارد که آهنگ ها از یک جهت بالذات و از جهت دیگر، بالعرض به ما یاری می رسانند. وجه یاری بالذات آن ها این است که نفس انسان با نغمات خوشاوندی دارد و آن ها را می پذیرد (ابن سینا، ج ۱۳۷۷: ۳۳۷) همان گونه که اخوان الصفا نیز ماده موضوعه موسیقی را جواهر روحانی یا نفوس مستمعین می دانستند و همین موضوع دلیل شرافت موسیقی بر سایر صناعات از منظر آنان بوده است (اخوان الصفا، ۱۳۷۱: ۴۰). اما وجه بالعرض یاری موسیقی به انسان از نظر خواجه نصیر، همراهی الحان با کلمات و شعر است. هنگامی که الحان قرین شعر باشند، سخن دلنشین تر و تأثیرگذار می گردد؛ چون کلام آهنگین با نوعی تصویرگری توأمان است و در نفس تأثیر عمیق تری دارد (ابن سینا، ج ۱۳۷۷: ۳۳۷). اما از این منظر که در هنگام این گونه مراسم آیینی، شیطان چه نقشی داشته است، دو نکته مورد توجه قرار گرفته است. در ابتدا این که در این گونه مکان ها و معابد، پیروان با هماهنگی یک فرد آشنا به اجرای مراسم آیینی می پردازند. چنان که امروزه در ادیان هند نوازندگان و خوانندگان کتب منظوم دینی، بدون هماهنگی استاد واقعی به اجرای معنوی موسیقی و خواندن کتاب مقدس نمی پردازند. و دیگر این که در نظر معتقدین به این گونه آیین ها، علاوه بر این که "موسیقی شیطانی" در میان افراد بشر گاهی رایج شده است، اما در هنگام موسیقی معنوی به عنوان صدایی آسمانی، روح شیطانی از کالبد بشر رها می شود و در این لحظات، فرد در فضای تسکین یافته معنویت الهی بسر خواهد برد. از نظر عارفان، سماع نوعی "ایمان پروری معنوی" بوده است. بنابراین در طول تاریخ تفکر معنوی و قدسی ادیان گوناگون، موسیقی و شعر با همدیگر پیوندی مستقیم داشته اند و بی تردید شاعران بزرگ از موسیقی برای دریافت های معنوی دور نبوده اند. در هنر هر فرهنگی اگر چه همه مصادیق هنری با همدیگر پیوند عمیق دارند، اما در هنر موسیقی و شعر این پیوند بیشتر حس می شود. تمامی ادیان هند که بر خوردار از کتب منظوم شعری هستند، این پیوند را در مراسم و آیین های دینی خود به وجود آورده اند.

"جک سوتر"، در مقاله ای تحت عنوان "موسیقی و دین" به ارتباط این دو هنر با هم دیگر اشاره می نماید که موسیقی در این گونه آیین ها، قلب و جسم انسان را به گفتارهای ایمان نزدیک می کند و قلب در جای عقل و احساس بشری قرار می گیرد و موجب اعمال ایمانی می شود. بنابر این، موسیقی به عنوان امری فرعی و جنبی نمی تواند تلقی شود، بلکه با قرائت متن موزون، یک نوع ملودی زیبا را به دنبال خواهد داشت که جنبه الهی را بیان می کند؛ زیرا موسیقی موهبتی الهی است و معنویت گفتارهای الهی را در انسان تقویت می کند. سپس، سوتر به این نکته اشاره می کند که آیا در این گونه موسیقی شیطان حضور دارد؟ وی با تقسیم بندی موسیقی، دو نوع موسیقی را از هم تمیز داده است. نخست موسیقی آسمانی که نغمه خوان آن فرشتگان هستند و دوم موسیقی شیطانی که آن را در کنار موسیقی ناسوتی صرف بشر قرار می دهد. این موضوع روشن می کند که موسیقی، ابزاری برای احساسات و عواطف دل انسان است؛ تا جایی که دین و موسیقی که در جنب یکدیگرند، انسان را با اسرار حیات و مرگ روبرو می سازد و فراتر از امور ظاهر به کشف چهره باطن او برای حضور در برابر خدایان می پردازد و در این حالت، ایمان و شعر به این تفکرات اسطوره ای افزوده می شود. (Jacques Sutter, 1996: 26-27, 33, 43-44).

نتیجه :

هنر معنوی، تلاشی است برای دستیابی عوالم ظاهر به باطن تا انسان بتواند در فراسوی هیاهوی زندگی، آواز خوش و دل انگیز خلقت را بشنود و زیبایی های آن را درک کند. از آنجایی که روح آدمی به عالم بالا پیوند دارد، روح همواره تمایل دارد تا به سرزمین اصلی خود دست یابد و هیچ ابزاری رساتر و زیباتر از هنر نمی تواند نگاه انسان را به آن سرزمین سوق دهد. هنر موسیقی و شعر که در این مقال از آن سخن رفت، هنرهایی هستند که در کنار سایر هنرها یادگار و انعکاس جهان بالا یند. به اعتبار دیگر، با بیان زبان هنر معنوی نوعی تصرف در عالم صورت انجام می گیرد و انسان به جهانی داخل می شود که همه چیز تجلی و نماد اوست. بنابراین، این دو هنر میراث به جا ماندای است که می تواند نگرش انسان را نسبت به جهان بالا وسعت بخشد. شعر و موسیقی به عنوان دو هنر شنیداری صرف به واسطه بهره ای که از حق به عنوان صورت (صوت) و محتوای قول او (کلام) دارند، همواره در نقش تذکاری برای مؤمنان به انجام رسالت پرداخته اند که موجبات نیل انسان به کمال

و حقیقت وجودیش را در پی داشته است. در عرفان هند نیز، طبل کمر باریک و مقدس شیوا (دامارو) به وجود آورنده اولین ارتعاشات صوتی است و بر اساس آن است که خلقت تحقق می یابد؛ از اینجاست که زبان و موسیقی شکل می گیرند. این اعتقاد خود نشان دهنده این موضوع است که زبان، کلام و موسیقی در لحظه پیدایش خلقت و آفرینش، توأمان حضور داشته اند و نقش ازلی و ابدی خود را از همان لحظات نخستین تجلی به انجام رسانیده اند.

درحقیقت، مضامین باطنی این دو هنر در جنبه های گوناگون عالم هستی، دور نمایی از عالم بالا را به تصویر می کشند که نشان از تجربه های روحانی و عرفانی دارد و به تعبیری، این دو هنر چون نردبانی است که صعود روح انسانی را به عالم شهود آسان می سازد و او را به عالم قدسی راهنمایی می کند. در واقع می توان گفت در عالم معنا، هر دو هنر متعلق به یک ملکوت هستند، ملکوتی که عقل و استدلال را بدان راه نیست و این خاصیت هنر قدسی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۹۲) *حقیقت و زیبایی*، تهران: نشر مرکز.
- افلاطون (۱۳۸۰) *دوره آثار*، ترجمه محمد حسن لطفی، (ج ۳ ص ۱۷۰)، تهران: انتشارات خوارزمی.
- اخوان الصفا (۱۳۷۱) *مجمل الحکمه*، به اهتمام تقی بینش، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ابن سینا (۱۳۷۷) *الاشارات و التنبيهات*، (ج ۳)، شرح خواجه نصیر طوسی، شرح بر شرح قطب الدین شیرازی، تهران: نشر البلاغه.
- آیت اللهی، حبیب (۱۳۹۰) *مروری بر نگارگری ایرانی-اسلامی*، مجموعه مقالات، تهران: فرهنگستان هنر.
- اوسپنسکی، پ. د. (۱۳۷۰) *ارغنون سوم (سومین قانون اندیشه)*، ترجمه محمدتقی بهرامی حران، تهران: نشر بنیاد.
- ایبرهم، جرال (۱۳۹۰) *تاریخ مختصر موسیقی آکسفورد*، ترجمه ناتالی چوبینه، تهران: انتشارات ماهور.
- لخاری قهی، حسن (۱۳۹۰) *رویکرد اخوان الصفا به هنر اسلامی*، مجموعه مقالات، تهران: فرهنگستان هنر.
- پازوکی، شهرام (۱۳۹۰) *رویکرد عرفانی به هنر اسلامی*، مجموعه مقالات، تهران: فرهنگستان هنر.
- حافظ شیرازی (۱۳۷۱) *دیوان اشعار*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: انتشارات طوفان.
- زرین کوب عبدالحسین (۱۳۶۹) *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
- سبحانی، توفیق (۱۳۹۰) *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- سعدی شیرازی (۱۳۸۷) *کلیات*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات بهزاد.
- سنائی غزنوی، ابوالمجد آدم (۱۳۷۴) *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سوامی، آناندا کومارا (۱۳۹۰) *مبانی سنتی هنر و زندگی (رقص شیوا)*، ترجمه امیرحسین ذکرگو، فرهنگستان هنر.
- شوئون، فریتویف (۱۳۹۰) *زیبایی شناسی و رمز پردازی در هنر و طبیعت*، مجموعه مقالات، تهران: فرهنگستان هنر.
- ضیمران، محمد (۱۳۹۰) *افلاطون، پایدیا و مدرنیته*، تهران: انتشارات نقش جهان.
- عراقی، فخرالدین (۱۳۷۱) *لمعات*، تصحیح محمدخواجهی، تهران: انتشارات مولا.
- عطار نیشابوری (۱۳۸۳) *منطق الطیر*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر سخن.
- غزالی، محمد (۱۳۴۵) *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، تهران: کتابفروشی مرکزی.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۵) *موسیقی کبیر*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- فونتانا، دیوید (۱۳۸۵) *روانشناسی دین و معنویت*، ترجمه ا. ساوا، قم: نشر ادیان.

قشیری، عبدالکریم (۱۳۸۳) رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی .

کاپرا، فریتيوف (۱۳۷۵) تائوی فیزیک، ترجمه حبیب الله داد فرما، تهران: نشر کیهان.

کنفوسیوس (۱۳۶۷) مکالمات، ترجمه حسین کاظم زاده ایرانشهر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کیبل، برین (۱۳۹۰) قوه ملکوتی خیال، ترجمه انشا الله رحمتی، مجموعه مقالات، تهران: فرهنگستان هنر.

کنزالتحف (۱۳۷۱) سه رساله در موسیقی، به اهتمام محمد تقی بینش، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

گنون، رنه (۱۳۹۰) هرمس، مجموعه مقالات، تهران: فرهنگستان هنر.

لر، والترهیت (۱۳۶۴) خدا و علم، ترجمه علی اکبر کسمائی، تهران: نشر بعثت.

مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲) اندرغزل خویش نهران خواهم گشتن، تهران: نشر نی.

مولانا جلال الدین (۱۳۶۳) مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، شش دفتر، تهران: نشر دانشگاهی.

مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۶۵) گزیده غزلیات شمس، به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران:

امیرکبیر

نویا، پل (۱۳۷۹) تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، پل نویا، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

همدانی، عینالقضات (۱۳۷۴) تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، تهران: کتابخانه منوچهری.

References

- Dahlhaus, C. (1997) *L'idée de musique absolue, une esthétique de la musique romantique*, trad. fr. Éd. Contrechamps, Genève.
- Guenon, Rene (1995) *Word and Symbole*, in : *Fundamental symboles, Universal Language of Sacred Science*, Tr. Alvin More.
- Lamennais, F. (1840) *Esquisse d'une philosophie*, tome second, Pagnerre, Paris.
- Mitchell, A. G (1995) *Hindu, Gods and Goddesses*, Ubspd, Calcutta, Patna, Kanpur, London.
- Sutter, Jacques (1996) *Musique et religion: l'emprise de l'esthétique*, in *Archives de Sciences Sociales des Religions*, Paris, N.94, PP. 19-44.
- Vasudha, Narayanan (2004) *Comprendre les religions Hindouisme*, Adaptation française de Jean Louis Houdebine, Grund, Paris.
- Van Der Leeuw, G. (1955) *La religion dans son essence et ses manifestations (Phénoménologie de la religion)*, Tr. Jacques Marty, Payot, Paris.